

نام چیست و دشنام کیست؟

نام

به‌نظر می‌رسد که نام در جهان باستان مهم نبوده بلکه لقب مهم بود به نحوی که می‌توان گفت مردم عادی اصلاً نامی نداشتند مگر آن‌که در امری معروف یا نامور شوند و در این صورت بود که لقبی می‌یافتند. نامور به معنی بزرگ مبین این معنی است که نام همان لقب بزرگان بود:

نژاد تو از مادر و از پدر همه تاجدار و همه نامور

ج 4، داستان فرود / ب 473

پس می‌توان گفت که نام، همان نام نیک بود. خسرو هم در اصل به معنی نیک‌نام است. غالب اسم‌های کهن چون پرویز، گشتاسب، تاج‌بخش و تهمتن، در اصل لقب و وصف است که در طی دوران عمر به کسی تعلق می‌گرفت یا جهت تلقین به طبیعت و بیان آرزو بر کودکی می‌نهادند. این گونه نام‌گذاری در بسیاری از قبایل کهن (مثل سرخپوستان) هم دیده شده است. حتی امروزه هم مردم به افرادی که در امری معروف شده‌اند، لقب می‌دهند: پاشنه طلایی (فوتبالیست استاد)؛ مارمولک (دزدی که از دیوار صاف بالا می‌رود). اسم بسیاری از مکان‌ها هم در اصل وصفی است مثل مازندران و شمیران.

مهرداد بهار می‌نویسد: جالب توجه معنای نام افراد این خاندان (هخامنشی) و دیگر پارسیان است که معمولاً با مفاهیم دینی و اخلاقی مربوط است. البته این سنت عمومی ایرانی نبوده است، این سنت آسیای غربی بوده که اسم اشخاص باید با باورهاشان دمسازی داشته باشد. نام هخامنش Hakhmanish که بنیان‌گذار خاندان سلطنتی پارس است خود مرکب از هخا Hakha به معنای دوست و منیش Manish از ریشه من Man به معنای اندیشیدن است. واژه فارسی منش، با آن هم‌ریشه است.¹

از اسطوره تا تاریخ، ص 150¹

توجه به معنای اسم‌های کهن به خوبی نشان می‌دهد که در میان القاب مقاصد مختلفی از قبیل جادو، تلقین و حفظ خاطره ملحوظ شده است. تهمورث -تخمه اروپه- یعنی گرگ یا روباه سترگ. گشتاسب دارای اسب گشنه (گرسنه) است^۲ و یادآور آن داستان شیهه کشیدن اسب داریوش در رسیدن به شاهی است. برخی از نام‌های کهن چون منوچهر یا فریدون مفاهیم اساطیری دارند. برخی از اسم‌ها که با اسب مربوط‌اند چون گرشاسب و ارجاسب هم یادآور یک اعتقاد توتمی هستند و هم مربوط به دوره‌ای هستند که آریاییان با اسب به فلات ایران آمدند.

اسم‌های مذهبی هم کم نیست، در دوره پارتیان، اردوان از ریشه آرته به معنی مقدس است، مهرداد مربوط به ایزد مهر است. در اواسط دوره هخامنشیان اسم اردشیر را می‌بینیم که در دوره ساسانیان هم مرسوم است، این اسم هم از آرته به معنی مقدس است. در عصر اساطیر و حماسه که مربوط به عصر نخستینه‌هاست، نام حیوانات و اشیا و انسان مشترک است. در هفت خوان، رستم از اژدها می‌پرسد نام تو چیست. و اژدها هم از رستم اسم او را می‌پرسد. وقتی از رستم می‌پرسد اسم تو چیست، رستم خود را ابر معرفی می‌کند:

چنین گفت رستم که نام من ابر

اگر ابر باشد به زور هژبر

به گوش تو گر نام من بگذرد

دم و جان و خون و دلت بفسرد

ج 2، پادشاهی کیکاووس / ب 260

ظاهرا در جنگ باید خود را معرفی می‌کردند، چنان که رستم در خوان هفتم نام خود را اعلام می‌کند:

بر آهیخت جنگی نهنگ^۳ از نیام

بغرید چون رعد و برگفت نام

ج 2، پادشاهی کیکاووس / ب 572

اما گاهی نام خود را بروز نمی‌دادند (جنگ اشکبوس کشانی)، یا نام مستعار (نام جنگ) داشتند. از یک رسم عجیب دیگر هم در شاهنامه یاد شده است:

همه بر سپرها نشستند نام

بجوشید شمشیرها در نیام

ج 2، رزم کاووس شاه با هاموران / ب 24

در اهمیت نام همین بس که برای آن کشته می‌شدند. در داستان بهرام، پسر گودرز و برادر گیو، می‌خوانیم که در جنگ با تورانیان تازیانه‌اش را که بر آن نامش نوشته شده بود، گم می‌کند. این امر باعث رسوایی می‌شد زیرا دشمن تازیانه را می‌یافت. بهرام به تنهایی به میدان جنگ بازگشت تا تازیانه خود را بازابد و آنجا به دست

² اتیمولوژی سنتی، معنی دیگری ارائه کرده است.

³ استعاره از شمشیر

تورانیان کشته شد. گویی نام همان شخص است، به نظر می‌رسد که اسم بزرگان را بر برخی وسایل آنان حک می‌کردند. خسرو پرویز متوجه می‌شود که در مجلس بزم جامی است که بر آن نام بهرام چوبینه نوشته شده است:

بدان مجلس اندر یکی جام بود
نوشته بر او نام بهرام بود
بفرمود تا جام بنداختند
و زان هر کسی دل بپرداختند
گرفتند نفرین به بهرام بر
بران جام و آرنده جام بر
ج 9، پادشاهی خسرو پرویز/ ب 305 به بعد

نام نیک یا لقب، هویت شخص است و نباید دشنام شود:

چه گویند چوبینه بدنام گشت
همه نام بهرام دشنام گشت
ج 9، پادشاهی خسرو پرویز/ ب 471

بعد از نبرد با ساوه شاه، بهرام چوبینه دستور می‌دهد که آمار بگیرند تا دریابد که از افراد مهم (نامور) چند تن مرده‌اند:

کم آمد ز لشکر یکی نامور
که بهرام بد نام آن پره‌نر
ج 8، پادشاهی هرمزد/ ب 911

پس نامور، فرد مهم است، چنان که فرود و طوس نامورند یعنی از بزرگان‌اند:

چنین گفت پس نامور با تخوار
که این کیست کامد چنین خوار خوار؟

ج 4، فرود/ ب 547

بیرسم ز مردی که سالار کیست
به رزم اندرون نامبردار کیست

ج 4، فرود، ب 590

نامور مانند امروز به معنی مشهور هم هست، گردیه به بهرام چوبینه می‌گوید:

چو زو نامور گشتی اندر جهان
بجویی کنون گاه شاهنشهان

ج 9، پادشاهی خسرو پرویز/ ب 475

یک رسم عجیب (شاید در میان بزرگان) این بود که وقتی کودک زاده می‌شد، پدر بر او دو اسم می‌گذاشت. یک اسم که در گوش او می‌گفت و اسم آرمانی و آرزویی پدر بود و دیگر اسمی که برای مردم بود. به این رسم در زاییده شدن شیرویه اشاره شده است:

نبود آن زمان رسم بانگ نماز
به گوش چنان پروریده به ناز

یکی نام گفتمی مر او را پدر
نهانی بگفتمی به گوش اندرون
نهانی دگر، آشکارا دگر
همی خواندی آشکارا، برون
همی گفتمی شیروی فرخ نژاد
به گوش اندرون خواند خسرو قباد

ج 9، پادشاهی خسرو پرویز/ ب 3171

ماگالی تودوآ می گوید: (دو نام می نهند، یکی حقیقی و دیگری ساختگی، تا آن گاه که ابلیس برای کشتن او می- آید سردرگم شود و نتواند وی را پیدا کند).⁴ ظاهراً توجیه عجیبی است و به نظر نمی رسد که پایه ای داشته باشد، اما مشابه دارد. در نپال بر کودک یک نام عمومی می گذارند و یک نام مخفی که فقط خود او می داند و چنین توجیه می کنند تا شیطان نتواند او را فریب دهد. دکتر کزازی می نویسد این رسم مهربان بوده است، نامی را پدر و مادر به هنگام تولد کودک می گذاشتند و نامی را وقتی کودک بزرگ می شد انتخاب می کرد که نام مذهبی او بود که به اصطلاح بعد از تولد دوم انتخاب می شد.⁵ فرای به نقل از ویدنگرن می گوید: (روز تاج گذاری پادشاه (در عصر هخامنشی) همانا روز میلادش بود یعنی روزی که مجدداً به جهان می آمد و نام پادشاهی تازه ای بر خود می گذاشت).⁶ در این صورت خسرو پرویز نام خسرو قباد را برای روزی که شیرویه شاه شود، برگزیده بود. وقتی کودتا صورت گرفت و پاسبانان نام خسرو قباد را (که اسم پنهان بود) بردند خسرو و شیرین متوجه شدند که شیرویه به شاهی برگزیده شده است. فرای در مورد سخن ویدنگرن می گوید: این مطالب از منابع مختلف استنباط شده اما امکان اثبات آن ها نیست و سپس می نویسد:

نام های شاهان هخامنشی که به جای مانده شاید نام تخت نشینی یا لقب یا شاید نامی باشد که به هنگام تاج گذاری یا هنگام برگزیدن ایشان به ولایت عهده، بر ایشان گذاشته بودند. این که می گویند نام شخصی داریوش، سپنتاداتا (اسفندیار) بوده و او را با روایات زردشتی پسر ویشتاسب، پشتیان زردشت پیوند داده اند، هیچ پایه و اساسی ندارد.⁷

توجیه دو نام داشتن برخی از شاهان مورد مناقشه فضلاست. بسیاری قبول ندارند که خسرو همان کوروش و اسفندیار همان داریوش و بهمن همان اردشیر است. البته گاهی به هر دو نام تصریح شده است مثلاً در مورد بهمن گفته اند که همان اردشیر هخامنشی است که اما اینکه مثلاً همای همان استر است جنبه حدس و گمان دارد. پرفسور هینتس در کتاب داریوش و ایرانیان متوجه دو اسمی بودن شاهان باستان ایران شده اما چون برای

⁴ از پانزده دریچه، ص 127

⁵ نامه باستان، ج 9، ص 442

⁶ میراث ایران، ص 155

⁷ همان، ص 158، معلوم نیست که پایه و اساس از نظر او چیست؟ آیا چنین امری که مربوط به روزگار باستان است صراحتاً در کتابی ذکر شده است؟

داریوش و خشایارشا اسم دومی نیافته می‌گوید:

چه بسا که رسم نام شاهی با اردشیر اول باب شده باشد. (ص 379) خشایارشا به پسرش نام کوروش نهاده بود، اما او چون شاه شد اسم زردشتی رتخشه یعنی اردشیر را برگزید که به معنی فرمانروایی نظم درست یا نظم درست فرمانروایی است (ص 379). پسر نخس وهوکه چون شاه شد خود را داریوش دوم خواند. پسر او رشکه (ارشک) بعد از شاهی اسم اردشیر دوم را برگزید. بیسه ساتراپ خائن بلخ پس از کشته شدن داریوش سوم اعلام شاهی کرد و خود را اردشیر چهارم خواند.

آقای دکتر امیدسالار⁸ گفته‌های تسیاس (Ctesiacca) مورخ یونانی قرن چهارم پیش از میلاد را از کتاب پریسکا (Persica) نقل می‌کند که در منابع هخامنشیان نام نه پادشاه پارسی را دیده که فقط یکی از آن‌ها تاریخی بوده است.

چون دقیقا از کم و کیف ماجرا خبر نداریم بهتر است در اینجا هم به نظریه دو نام داشتن متوسل شویم؛ نام تاریخی و نام داستانی یا اساطیری. در شاهنامه به جای اسم وزیران معروف دوره ساسانی از قبیل تنسر و کرتیر هم اساس داستانی آمده است. مثلا اسم تنسر موبد موبدان عصر اردشیر، بابکان گرانخوار است. بزرگمهر وزیر انوشیروان هم اسم تاریخی نیست.

دو نام داشتن ممکن است ریشه در اسم رمزی خدایان باستان داشته باشد که همه قدرت آنان در آن رسم رمزی پنهان بود. در اسلام هم الله یک اسم پنهان (اعظم) دارد. در اساطیر مصری نام رمزی رع مطرح است. وقتی رع بیمار می‌شود (ماری او را می‌گزد) قرار می‌شود ایزیس او را درمان کند، اما نخست باید نام رمزی او را بدانند.⁹ بیت بحث‌انگیز دیگر در شاهنامه مربوط به وقتی است که فریدون می‌خواهد برای سه پسر خود همسر انتخاب کند:

پدر نوز ناکرده از ناز نام همی پیش پیلان نهادند گام

ج 1، فریدون / ب 54

در معابد رومی که خدایان اسکندریه را پرستش می‌کردند در طی مراسم کاهن نام خدا را به مصری می‌خواند تا او را از خواب بیدار کند زیرا در زمان فراغنه با خواندن نام، خدا از خواب برمی‌خاست. به قول فرانس کومون این نام با شخصیت فرد صدازنده یکی می‌شد (کسی که بتواند نام درست یک شخص یا یک خدا را بر زبان جاری سازد، قادر است به عنوان سرور و صاحب برده خود، او را به اطاعت وادارد.¹⁰) با این توجیه می‌توانیم

⁸ نقل از مقاله محمود متقالچی، بخارا، شماره 90-89، مهر-دی 1391، ص 97

⁹ اساطیر خاورمیانه، ص 100

¹⁰ ادیان شرقی در کافرکیش رومی، ص 109-110

دریابیم که چرا یک اسم مخفی داشتند، یا اسم زنان خود را افشا نمی‌کردند، یا در جنگ‌ها اسم خود را نمی‌گفتند و اسم جعلی جنگ داشتند.

ظاهراً می‌خواهد بگوید با آن که هنوز کارهای نمایانی نکرده بودند که لقبی داشته باشند یا هنوز پدر برای آنان نام شاهی برنگزیده بود. جندل که از طرف فریدون به یمن رفته بود به سرو، پادشاه یمن در مورد سه دخترش می‌گوید:

مر آن هر سه را نوز ناکرده نام
چو بشنیدم این، دل شدم شادکام
که ما نیز نام سه فرخ‌نژاد
چو اندر خور آید نکرديم یاد

ج 1، فریدون / ب 85

معمولاً نامزد معنی می‌کنند، اما به نظر می‌رسد مراد همان اسم شاهی یا شهبانویی یا لقب باشد. به هر حال مطلب قابل تامل است. من در کتب پهلوی در مورد نام نهادن به کودکان مطلبی ندیده‌ام. در کتاب انواع ادبی تحت عنوان نام‌پوشی (کتمان نام) توضیح داده‌ام که دانستن نام دشمن در حکم تسلط بر او بود و در جادوی سیاه، نام را می‌آزردند تا صاحب نام آسیب ببیند. مردم می‌کوشیدند اسم همسر خود را نبرند تا او برای دیگران دست‌نیافتنی باشد. در شاهنامه مثال اعلای نام‌پوشی در نبرد رستم و اشکبوس کشانی است که چون اشکبوس ملاحظه می‌کند که رستم بدون اسب به میدان آمده است، پس او را پهلوانی خام می‌انگارد و از او نامش را می‌پرسد:

بدو گفت خندان که نام تو چیست
تن بی‌سرت را که خواهد گریست

ج 4، داستان کاموس کشانی / ب 1277

اما رستم رندانه جواب می‌دهد:

مرا مام من¹¹ نام مرگ تو کرد
زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

همان، / ب 1279

در هفت خوان، که شرح اولین نبردهای حماسی رستم جوان است، قرار است رستم مرحله به مرحله به پختگی برسد و به جرگه مردان و پهلوانان تشرّف یابد. او در خوان سوم به راحتی اسم خود و اجداد خود را به ازدها می‌گوید:

بدو ازدها گفت نام تو چیست
که زاینده را بر تو باید گریست
چنین داد پاسخ که من رستمم
ز داستان و از سام و از نیرمم

مطابق نسخه بدل. در متن مادرم.¹¹

ج 2، پادشاهی کیکاووس / ب 279

اما در خوان پنجم پخته‌تر شده و نام خود را به اولاد نمی‌گوید:

بدو گفت اولاد نام تو چیست؟	چه مردی و شاه و پناه تو کیست
چنین گفت رستم که نام من ابر	اگر ابر باشد به زور هژیر
همه نیزه و تیغ بار آورد	سران را سر اندر کنار آورد
به گوش تو گر نام من بگذرد	دم و جان و خون و دلت بفسرد
نیامد به گوشت به هر انجمن	کمند و کمان گو پیلتن؟

ج 2، پادشاهی کیکاووس / ب 258 به بعد

گو پیلتن وصف رستم است نه نام او.

یک نکته اسرارآمیز در مورد نام، کشته شدن بدون نام است. در خوان سوم، رستم به اژدها می‌گوید: می‌ترسم بی‌نام به دست من کشته شوی:

بدان اژدها گفت برگوی نام	کزین پس تو گیتی نبینی به کام
نباید که بی‌نام بر دست من	روانت برآید ز تاریک تن

همان / 375

البته اژدها نام خود را نمی‌گوید:

چنین گفت دژخیم نر اژدها	که از جنگ من کس نیاید رها
صد اندر صد این دشت جای من است	بلند آسمانش هوای من است
نیارد گذشتن به سر بر عقاب	ستاره نبیند زمینش به خواب

همان / 376

بی‌نام کشته شدن چه عواقبی داشت؟ نمی‌دانم! به نظرم روح کشته به آرامش نمی‌رسید. در عالم غیب شناخته نمی‌شد و نمی‌توانست در عالم ارواح جای خود را بیابد.

دشنام

در اساس نام، نام نیک و دشنام، نام زشت است. گردیه به برادرش بهرام چوبینه می‌گوید:
چه گویند چوبینه بدنام گشت
همه نام بهرام دشنام گشت

ج 9 / پادشاهی خسرو پرویز / ب 471

دشنام، زشت کردن نام فرد نامور است. دشنام معمولا به سوی مادر است. رایج‌ترین دشنام‌ها ترک‌زاده (از مادر ترک)، سیاه (مثلا اعراب زاغ‌سار) و روسپی زاده (در مورد خسرو پرویز) و ذکر برخی از عیوب مثلا درازی قد و کژی بینی بوده است. طوس درباره فرود که مادرش جریره دختر پیران ویسه بود، می‌گوید:

یکی ترک‌زاده چو زاغ سیاه
بر این گونه بگرفت راه سپاه؟

ج 4، فرود / ب 628

بهرام چوبینه در مورد خسرو پرویز می‌گوید:

از آن پس چنین گفت با سرکشان
که این روسپی‌زاده بدنشان^{۱۲}

ج 9، پادشاهی خسرو پرویز / ب 153

وقتی از دور بهرام چوبینه را به خسرو پرویز نشان می‌دهند، می‌گوید:

چنین گفت کان دودگون دراز؟
نشسته بر آن ابلق سرفراز؟

ج 9، پادشاهی خسرو پرویز / ب 171

ایرانیان (چنان که هم امروز) سفید و نهایتا سبزه بودند و رنگ سیاه از نظر آنان ناپسند بود. فرنگیان که در مورد ایرانیان باستان فیلم می‌سازند (مثلا سیصد در مورد خشایارشا) ایرانیان را سیاه نشان می‌دهند که خطاست.

منبع: شاه‌نامه‌ها، صص 26 – 36

تالیف دکتر سیروس شمیسا، نشر هرمس، تهران: 1397.